

سمیوئل گراهام ویلسن
زندگی و احوال ایرانیان
ترجمہ شہلا طہماسبی



زندگی واحوال ایرانیان



کتاب پنجره

سرشناسه:	ویلسون، سمیونل گراهام، ۱۹۱۶-۱۸۵۸ م. Wilson, Samuel Graham
عنوان و نام پدیدآور:	زندگی و احوال ایرانیان : پانزده سال تبلیغ مذهبی در ایران : سمیونل گراهام ویلسن : ترجمه شهلا طهماسبی
مشخصات نشر:	تهران : کتاب پنجره ، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری:	۳۳۳ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۷۸۲۲-۹۸-۵
وضعیت فهرست نویسی:	فیا
یادداشت:	عنوان اصلی: Persian life and customs, with scenes and incidents of residence and travel in the land of the lion and the sun, 1900.
یادداشت:	نمایه
عنوان دیگر:	پانزده سال تبلیغ مذهبی در ایران.
موضوع:	حیات‌های اعزامی مسیحی -- ایران -- Missions
موضوع:	ایران -- آداب و رسوم و زندگی اجتماعی
موضوع:	Iran -- Social life and customs
موضوع:	ایران -- دین Iran -- Religion
شناسه افزوده:	طهماسبی، شهلا، ۱۳۳۱ - ، مترجم
رده‌بندی کنگره:	DSR۶۳
رده‌بندی دیویی:	۹۵۵/۰۰۷۲
شماره کتابشناسی ملی:	۷۶۴۳۲۰۵

زندگی و احوال ایرانیان

پانزده سال تبلیغ مذهبی در ایران

سمیوئل گراهام ویلسن

ترجمه شهلا طهماسبی



کتاب پنجره



انتشارات
کتاب پنجره

تهران - خیابان سهروردی شمالی - میدان شهید قندی - شماره ۱۹ - تلفن ۸۱۵۱۱۰۶۰

 www.instagram.com/ketabepanjereh

زندگی و احوال ایرانیان

پانزده سال تبلیغ مذهبی در ایران

سمیوئل گراهام ویلسن

ترجمه شهلا طهماسبی

چاپ اول: ۱۴۰۰

تیراژ: ۳۰۰ نسخه

حروفچینی و لیتوگرافی: خدمات فرهنگی صبا

طرح روی جلد: محسن سعیدی

چاپ و صحافی: پردیس دانش

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۸۲۲-۹۸-۵

ISBN: 978-964-7822-98-5

بها: ۸۵۰۰۰ تومان

کلیه حقوق محفوظ و مخصوص ناشر است.

این کتاب با کاغذ حمایتی به چاپ رسیده است.

فهرست مطالب

مقدمه.....	۹
یادداشت مترجم.....	۱۷
فصل یک: عبور از دریای سیاه.....	۱۹
فصل دو: گرجستان و آوارات.....	۳۵
فصل سه: تبریز، مادر شهر.....	۵۷
فصل چهار: مراغه، مقر مغول‌ها.....	۷۹
فصل پنج: سیری دور دریاچه ارومیه.....	۹۳
فصل شش: تاخت و تاز کردها.....	۱۲۵
فصل هفت: ارامنه کوه‌نشین و ایلات کوچنده.....	۱۴۳
فصل هشت: تهران، پایتخت ایران.....	۱۵۵
فصل نه: همدان و تخت سلیمان.....	۱۷۷
فصل ده: وضعیت و نیازهای ایران.....	۱۸۷
فصل یازده: زندگی اجتماعی و خانوادگی.....	۲۱۷
فصل دوازده: زندگی روستایی.....	۲۴۳
فصل سیزده: کسب و کار.....	۲۵۵
فصل چهارده: میسیون‌های جدید در ایران.....	۲۷۹
پیوست ۱: تاریخ تبریز.....	۲۹۹

پیوست ۲: نظام پولی ۳۰۵

پیوست ۳: وزن ها و مقیاس ها ۳۰۹

نمایه ۳۱۳

«با ذکر نام ایران ذهن شخص فرهیخته برمی افروزد. کورش و داریوش و خشایارشا نام‌هایی آشنا هستند. داستان حمله قشون عظیم ایران به یونان همه پسر مدرسه‌ای‌ها را به فکر فرو برده است؛ اما کسی که در ایران زندگی نکرده نمی‌تواند تشخیص دهد ملتی که قرن‌ها پیش از میلاد مسیح زیر فرمان این فرمانروایان بوده هنوز قدرتمند است و شور و سرزندگی‌اش ضامن انسجام و یکپارچگی آن در قرن‌های پیش‌رو است. پیش از آن‌که ستاره روم بر افق تاریخ پرتو افکند، ایران به تمدنی ممتاز دست یافته بود و قابلیت استثنایی در سازماندهی سیاسی داشت. ستون‌های جاودان تخت جمشید پیش از ستون‌های پارتنون برپا شده بودند و هنوز بزرگ‌ترین رقبای شاهکارهای معماری یونان باستان‌اند. او با آن که دستش از بخشی از قلمرو وسیعی که زمانی از گنگ تا نیل، و از دُن تا اقیانوس هند گسترده بود کوتاه شده، هنوز دو برابر فرانسه مساحت دارد و قدرتی است که نمی‌شود دست‌کم گرفت؛ در شور و بنیه فکری مردم آن نیز از انحطاط و زوال چندان اثری دیده نمی‌شود. *ایران و ایرانیان*، ساموئل گرین ویلز بنجامین، وزیر مختار سابق ایالات متحد آمریکا در ایران. [۱۳۰۲-۱۲۹۸/۵-۱۸۸۱]

مقدمه

طنز دلچسب «آخرین مهرگان»، درود پروفیسور نوزیتال از دانشگاه اصفهان همراه با سرپرست موزه سلطنتی در سال ۲۹۹۰ به آمریکا را تصویر می‌کند. زمانی که ظاهراً هنر و دانش در این شهرهای کهن شکوفا شده‌اند. مسافران به بندری ناشناخته می‌رسند سراسر ویرانه و تهی از سکنه، اما با آثاری که از گذشته‌ای با عظمت حکایت می‌کند. باستان‌شناسان کتیبه‌ای را کشف می‌کنند که نشان می‌دهد آنجا زمانی نیویورک مشهور بوده است. جلوتر می‌روند، به داخل نفوذ می‌کنند، به بنایی می‌رسند که گنبد باشکوه و ستون‌های پرصلابت آن، گرچه کج شده‌اند از جلال و بزرگی حکایت می‌کنند که زمانی بر آن حکمفرما بود. از میان نرده‌های سراسری طبقه بالای تالار مدور، یک جفت چکمه پدیدار می‌شود، که نشان از حضور یک مرد دارد - آخرین ساکن قاره پهناور - که طوری با ضربه‌های محکم و بی‌محابای شانه از خود دفاع می‌کند، گویی می‌خواهد ایرانی‌های شگفت‌زده را زمین بزند. رسم و عادت‌هایی که تا آخرین نسل دوام آورده است. بر طبق این اصل پذیرفته شده، مسافر امروزی که در میان ویرانه‌ای کاخ‌های داریوش و خشایارشا و سنگ‌نوشته‌هاشان که از بیست و پنج قرن پیش برجای مانده، پرسه می‌زند، تصور می‌کند که شاهد همان زندگی و احوالی است که هرودوت و گزنفون وصف کرده بوده‌اند. اما حدس و گمان او

تا اندازه قابل ملاحظه‌ای بر خطاست چون، احوالات شرقی گرچه تا میزان زیادی لایتغیرند از قوانین مادها و پارس‌ها پایدارتر نیستند. مدام جرح و تعدیل‌هایی صورت می‌گیرد. ایرانی‌ها با تغییر مخالفت ندارند. عادت نوشیدن چای که تقریباً همگانی شده است، در قرن حاضر پدید آمده است. دامن [کوتاه] بالرین‌ها جایگزین دامن‌های بلندی شده که چند دهه قبل در نقاشی‌ها به عنوان لباس زنان در اندرونی ترسیم می‌شد، کلاه بلند یا کلاه پوست گوسفند بدون لبه از حیث جنس و مدل تغییرات متعددی به خود دیده است. صاحب منصب‌ها و تا حدود زیادی تجار عباهای گشاد و شال‌های کمر چند لایه را کنار گذاشته‌اند و کت فراک بر تن می‌کنند و کمر بند چرمی می‌بندند. افراد قشون کت کوتاه چسبان می‌پوشند که آنیفورم نظامیان اتریشی است، گرچه عده‌ای از آن اکراه دارند چون اعضای بدن را در معرض دید می‌گذارد. ریش بلند نسل قبل که از فتح‌علی شاه تقلید می‌کرد، به تبعیت از شاه فعلی به سبیل تقلیل یافته است.

در ایران حقوق و عوارض گمرکی نه تنها یکنواخت نیست بلکه در قسمت‌های مختلف کشور و حتی در قسمت‌های مختلف یک ایالت فرق می‌کند. آدم باید تمام مدت چهارچشمی اعلامیه‌های مهم را تجزیه و تحلیل کند، چون به عبارت‌ها و اصطلاحاتی برخورد می‌شود که دست آدم را می‌بندند، عبارت‌هایی که نیازمند دقت هستند و مانع ایجاز در بیان اطلاعات اصلی می‌شوند.

ایران به عنوان سرزمینی تاریخی کماکان مورد توجه بسیار است، هرچند که نامش مثل بعضی از کشورهای آسیایی چندان بر سر زبان‌ها نیست. نگاه‌های اجمالی به زندگی ایرانیان آنچنان که در آثار یونانیان و کتاب مقدس آمده، در افکار عمومی مسیحیان جای خاصی برای این کشور به وجود آورده است. برای بسیاری از مردم، کورش و دانیال، استر و اسکندر، شخصیت‌های

زنده‌اند. پیروان زرتشت و آتش پرستان ایران^۱، مسلک صوف یگری، تصویر آن در شب‌های عربی^۲ شهرت شاعران آن، فردوسی، حافظ و سعدی، وفاداری و مبارزه قهرمانانه برای خاندان علی (ع)، برای عده بسیار کمی جالب توجه بوده است و خواننده امروزی را برای آشنایی با ایران امروز آماده می‌کند.

گزارش‌های نمایندگان کمپانی هند شرقی [انگلیس] و نمایندگان ناپلئون [در ایران] در اوایل این قرن [نوزدهم / سیزدهم قمری] توجه به ایران را فزونی بخشیده است. آثار و نوشته‌های گروهی از سیاحان و کاشفان قابل، مانند [هنری کرزیک] رالینسن، [جیمز] موریه، [رابرت] کریپوتر، [جیمز بیلی] فریزر، و در این اواخر سفرهای اعلیحضرت [ناصرالدین] شاه به اروپا، این توجهات را تقویت کرده است. روابط ایران و آمریکا و اطلاع از شرایط یکدیگر در حال تعمیق است. آمریکا هنوز در ایران به دنیای جدید / بر جدید شهرت دارد. در ایران مردی آمریکایی مدام عبارت ترکی «یانکی دنیادان دی» [او از دنیای جدید است] به گوشش می‌خورد و علاقه داشت آن را «یانکی دودل دندی» تفسیر کند. شاید عده‌ای هنوز این را درست بدانند.

[در ایران] اطلاع از آمریکا هنوز بسیار محدود است. با این حال عده کمی آن را مکانی به شمار می‌آورند که بر درخت‌هایش طلا می‌روید و اعقاب کلمبوس / کریستف کلمب و سرخپوست‌ها در آن سکونت دارند. برای آن‌ها آمریکا سرزمینی عجیب است که شاه ندارد و قدرتش را هرگز درک نکرده‌اند و به سختی تشخیص می‌دهند. گفته می‌شود که شاه [ایران] پرسیده بود «آمریکا چند سرباز دارد؟» و وقتی که شنید پنجاه هزار تا، گفته بود. پس کشور بزرگی نیست. ژنرال آپتون موقع سفر به دور دنیا برای این که شاه را تحت تأثیر قرار دهد، در جواب همین سوال گفته بود: «ده میلیون». برای برقراری روابط دیپلماتیک بین دو کشور باید تجارت پرورش یابد و مراودات بین‌المللی

بیشتر شود. نمایشگاه [جهانی] شیکاگو [۱۸۹۳/۱۳۱۱] اطلاعات دو طرف از همدیگر را افزایش داد.

نیاز آمریکا به کسب اطلاعات درباره ایران بارها ابراز شده است. زمانی چند بچه ولگرد به چند مسافر [ایرانی] در کسپل گاردن گلوله برفی پرتاب کردند و اعتراض آن‌ها را برانگیختند. روزنامه‌ای بزرگ، که از آب و هوای ایران هیچ اطلاعی نداشت، در گزارشی که راجع به این واقعه داد، نوشت. ایرانی‌ها در عمرشان چنین ماده عجیب سفیدی ندیده بودند و فکر کرده بودند که چیست.

نوشته‌های مربوط به ایران در حال افزایش است. تا به حال هیچ اثری با تاریخ ایران نوشته سرجان ملکم^۴ برابری نکرده است. کتاب تاریخ ایران در دوره قاجار [کلمنت رابرت] مارکام^۵ وقایع نام‌های وفادارانه از دوران قدیم [ایران] است. تاریخ قاجار از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۱ نوشته [رابرت گرت] واتسن^۶، برای درک شرایط سیاسی کنونی یک منبع اساسی است. کتاب ادبیات فارسی نوشته خانم رید^۷ که این اواخر در آمریکا به چاپ رسید، رساله‌ای تحسین برانگیز و پرطرفدار درباره این موضوع است. ترجمه آثار شاعران [ایرانی] معروف به زبان انگلیسی در دسترس است و بعضی از آنها منظوم‌اند.

سفرنامه‌های مربوط به ایران کم نیستند و بیشتر توسط انگلیس‌یها به نگارش درآمده‌اند. بعضی از سیاحان چنان به تفصیل درباره جُرت بعد از ظهرشان، رسیدنشان به منزل‌ها^۸، بیماری اسبشان یا ناراحتی‌های خودشان نوشته‌اند که گویی از زندگی مردم دور و برشان پراهمیت‌تر بوده است. جامع‌ترین اثر در مورد جغرافیا، تجارت و موضوعات سیاسی ایران، ایران و قضیه ایران نوشته جرج [ناتانیل] کوزن^۹ است. فصل‌های «هنر

ایرانی» و «خاندان سلطنتی» در کتاب *ایران و ایرانیان* [سمیوئل گرین ویلز] بنجامین،^۱ بی نظیر است و در عین حال و هوای ادبی دلچسبی نیز دارد. کشیش جیمز بیست در کتاب *سرزمین امام*،^۲ گزارش دقیق و مبسوطی از مکان‌ها در راه‌های اصلی داده است. اثر خوبی در مورد گمرکات، به نام *سفرنامه دکتر ویلز یا ایران در یک قرن پیش*، نوشته دکتر [جیمز چارلز] ویلز،^۳ کارمند اداره تلگراف هند و اروپایی است اما عده‌ای از آن ایراد گرفته و گفته‌اند که دقیق نیست. به گمان من هیچکس هر قدر هم که پایبند به بیان حقیقت باشد در مورد کشوری همچون ایران نمی‌تواند از خطا بری باشد یا به دام اطلاعات غلط ایرانیان دغلباز نیفتد.

مواد تألیف این کتاب طی چهارده سال اقامت در تبریز در سمت مبلغ هیأت تبلیغی خارجی پرسیبتری آمریکایی^۴ فراهم آمده است. [اسمتی که وظیفه‌اش] تبلیغ مذهبی و وعظ سیار است و اساس برنامه مدرسه الهیات و آموزش مموریال^۵ را تشکیل می‌دهد، اداره امور خزانه‌داری هیأت، مسئولیت رسیدگی به ساختمان‌ها و اموری حقوقی مرا در ارتباط با زندگی و خصوصیات مردم اعم از فقیر و غنی قرار داده است. کار سیار و تبلیغ موجب ملاقات من با تعداد زیادی از مقامات محلی شده و فرصتهای زیادی برای مشاهده رفتار و کردار و احوال مردم در اختیارم گذاشته است. تقریباً همه کتاب‌هایی را که به زبان انگلیسی در مورد ایرانیان و مسلمانان نوشته شده خوانده‌ام مع هذا بیشترین قسمت نوشته‌هایم حاصل مشاهدات و تجربیات شخصی است و آن چه که از مردم درباره خودشان شنیده‌ام. اقامت من در تبریز در میان نژاد غالب ایران بود، ترکها و تاتارها که شاهان قاجار به آن تعلق دارند و در ایالت‌های شمال غربی تا جنوب، یعنی تا تهران و همدان جانشین نژادهای کهن شده‌اند. از قضای روزگار آن که هم چشمی

دیرین میان ایران و توران بر اساس افسانه و شعر، به سلطه توران ختم شد. با آنکه ایرانیان سرزمین محبوبشان را از اعراب سامی نژاد باز پس گرفتند، زندگی که در این جا تصویر شده، آن چیزی است که به واسطه اختلاط این دو نژاد اصلاح شده است.

این کتاب به تدریج گسترش یافته و بعضی از بخش های آن با همکاری نشریات مذهبی و غیرمذهبی تهیه شده است. سفری به آمریکا فرصتی فراهم آورد تا یادداشت های سال های قبل را مرتب و منظم کنم با هدف جلب توجه عموم و به هیچ رو داعیه جامعیت ندارد. امید است که اطلاعات واقعی از زندگی ایرانیان به دست دهد و تصویری از مردمانی جالب ارائه کند. فصل اول به توصیف صحنه ها و مکان هایی که *en route* (در راه) ایران و در طول سفرهای متوالی دیده شد، اختصاص یافته است. در مواردی که چند سفر با یک هدف انجام شد. شرح تجربیات در یک جا گرد آمده است. فصل های بعد به زندگی معمول، مذهبی، اجتماعی، خانوادگی و شغلی مردم شهرها، روستاها و ایلات اختصاص یافته است. فصل های آخر به اختصار مربوط به روش ها و نتایج تبلیغ مذهبی در میان اقوام مختلف ایران است.

این کتاب با هدف توصیف تاریخی میسیونری نگاشته نشده اما امید دارد که شرایط اخلاقی و فکری و مذهبی ایرانیان را به مسیحیان نشان دهد و توجه آنان به گسترش تبلیغ مذهبی برانگیزد. شهرها و ایالاتی که از آنها سخن رفته جاهایی اند که هم اکنون کار تبلیغی توسط هر دو گروه پروتستان و کاتولیک جریان دارد.

از بحث در مورد شرایط سیاسی اجتناب شده زیرا نویسنده هم در یک مرکز تجاری بزرگ زندگی می کرد (تبریز) نه در تهران که مرکز طرح ها و برنامه های سیاسی برای آسیای مرکزی است. و هم جانب احتیاط را نگه داشته، و هم

این‌که سیاست موضوعی است مورد علاقه عموم و اکثر کسانی که در مورد ایران نوشته‌اند در آن غور و مطالعه کرده‌اند و راه حل ارائه داده‌اند، و ظاهراً هم به یک نتیجه رسیده‌اند، یعنی آنکه آینده ایران از لحاظ سیاسی به روسیه بستگی دارد. آن‌ها ایران را میوه رسیده‌ای دیده‌اند در دسترس این قدرت که کافی است دستش را دراز کند و آن را بچیند. در این کتاب در فصل «وضعیت و نیازهای ایران» به اندازه لازم به این موضوع پرداخته شده است. اطلاعات جغرافیایی و تاریخی که در دایرةالمعارف‌ها یافت می‌شوند، حذف شده‌اند. ایران هنوز به نیازهای خود به یک تمدن و فرهنگ مدرن یا روشنگری مسیحی پی نبرده است. بسیاری از روشنفکران عقب‌ماندگی کشورشان را تشخیص می‌دهند و از پیشرفت بنیادی استقبال می‌کنند، یعنی گشایش کشور به روی ترقیات زمان، بهبود و اصلاح وضعیت اجتماعی و اقتصادی مردم، معرفی علوم و فنون همراه با آزادی. طرز تفکر امروزی پذیرای عقاید قرن نوزدهمی به شکل بهره‌کشی تجارتنی یا تغییر چشمگیر در عقاید مذهبی مردم نیست. به ویژه عملیات تجارتنی خارجی به سبب به هم خوردن اکثر پروژه‌ها، راکد هستند. از جمله [امتیاز] انحصار تنباکو [معروف به رژی] که بر هم زدن آن حتی تاج و تخت را نیز لرزاند. حکومت به سبب مخالفت مقامات مذهبی دچار ضعف شده است. شاه با وجود روحیه ترقی خواهی و عزم و جدیت برای پیشرفت و روشنگری مردم خود، از طرفی در مقابل فساد و انحطاط اداری، و از طرف دیگر در مقابل محافظه‌کاری ملاها، قدرت اجرایی ندارد. اما به رغم ابرهای تیره و چشم‌انداز گرفته و سنگین، من به آینده این مردم و قابلیت‌های سرزمین‌شان امیدوارم.

سمیوئل گراهام ویلسن

تبریز ۱۳۹۵/۱۸۱۲

پی‌نوشت

۱. مقصود انجیل است.

۲. اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها معمولاً زردشتیان را به سبب ساختن آتشکده‌ها، آتش‌پرست تلقی کرده‌اند. زردشتیان یکتاپرست‌اند و پیامبرشان زردشت است.

۳. مقصود داستان‌های هزار و یک شب است.

۴. ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران، افسون، ۱۳۸۰.

۵. ترجمه رحیم فرزانه، تهران، نشر فرهنگ ایران، ۱۳۶۴.

۶. ترجمه عباسقلی آذری، تهران، بینا، ۱۳۴۰.

7. Reed, Elizabeth Armstrong, Persian Literature: ancient and modern

۸. اقامتگاه‌های بین راه که در عین حال ایستگاه توقف و تعویض مرکب نیز محسوب می‌شدند.

۹. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ۲ جلد، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.

۱۰. ترجمه محمدحسین کردبچه، تهران، جاویدان، ۱۳۶۹.

11. Rev James Basset, The Land of The Imam.

۱۲. The Land of The Lion and The Sun، ترجمه غلامحسین قراگوزلو، تهران، اقبال، ۱۳۶۷.

13. American Presbyterian Board of Foreign Missions

14. Memorial Training and Theological School.

یادداشت مترجم

سمیونل گراهام ویلسن، کشیش آمریکایی (۱۹۱۶-۱۸۵۸) در سال ۱۸۸۱/۱۲۹۸ در اواخر دوره ناصردین شاه قاجار در رأس هیأت تبلیغی کلیسای پرسبیتی آمریکایی به ایران آمد و در تبریز، شهر ولیعهدنشین که پس از تهران در مرحله دوم اهمیت بود سکنا گزید و چهارده سال در ایران به سر برد، تا سال ۱۳۱۲ / ۱۸۹۵، یک سال پیش از ترور ناصردین شاه.

این زمان آشنایی اولیه آمریکایی‌ها با ایران و دست یازیدن آنها به فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی در ایران، و آغاز برقراری روابط سیاسی بین این دو کشور است. ویلسن شاهد وقایع اجتماعی چون قحطی و وبا، و وقایع تاریخی مهمی چون تأسیس بانک شاهنشاهی ایران توسط انگلیسی‌ها، شورش شیخ عبیداله کرد، و نهضت تحریم تنباکو بوده و از این وقایع و اوضاع اجتماعی ایران گزارش‌های جامعه‌شناسانه و مردم‌شناسانه مفیدی تهیه کرده است. صحنه‌هایی که او از تبریز ولیعهدنشین در صد و اندی سال پیش ترسیم کرده تا چند سال پیش در پایتخت نیز مشاهده می‌شد. ویلسن برای تبلیغ مسیحیت و تهیج مردم به مسیحی شدن مدام در سفر بوده و تصویرهای زیبا و جاندار از طبیعت و آثار تاریخی شهرهای آذربایجان و کردستان پرداخته است. در خاطرات و سفرنامه‌های

اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها از ایران از او نقل قول و به او، استناد شده است. او در نوشته‌های خود از چند کتاب فارسی نام برده که آشنایی با آن‌ها برای خواننده ایرانی مهم و جالب توجه است. با این اوصاف مانند اکثریت قریب به اتفاق خارجی‌ان در مورد ایرانی‌ها اظهارنظرهای منفی می‌کند. خودش را کسی می‌پندارد که برای رها کردن ایرانیان از ضلالت و گمراهی آمده و به همه کسانی که ملاقات می‌کند به خصوص حاکمان ایالات، مسیحیت دوستی نسبت می‌دهد، و میل دارد در اتاق همه آنها یک یا چند نسخه از انجیل به زبان‌های مختلف ببیند! کردها را ملتی جداگانه تصور و تصویر می‌کند و برای نام‌ها به دلخواه معنی تعیین می‌کند، مثلاً شهر بناب را «بناشده بر آب» معنی کرده است.

پانوشتهایی که با علامت ستاره مشخص شده‌اند از نویسندگان و پی‌نوشت‌ها از مترجم است. اطلاعات جز در مواردی که ذکر شده، از دایرةالمعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب اخذ شده است. تاریخ‌های معادل میلادی، قمری‌اند.

فصل یک

عبور از دریای سیاه

مستقیم‌ترین راه از اروپا به ایران، از [بندر] اُدسا [در روسیه] و بعد از دریای سیاه و ماورای قفقاز است. در طول پنج روز سفر ما دریای سیاه شهرتش را به اثبات رساند و گزارش رسید که شب‌ها موش‌ها کارناوال به راه می‌اندازند و با گوش مسافر هر کار دلشان می‌خواهد می‌کنند و از مشقت‌هایی حکایت کرد که قابل ذکر نیست و دلیلی نمی‌شود برایشان اقامه کرد، اما خود ائوکسین^۱، جز چند ساعت، آرام و بدون موج بود. بر روی عرشه‌ها زندگی اروپایی و شرقی به نحوی عجیب درآمیخته بود. در حال که سالن‌ها بر تمدن غرب دلالت می‌کردند؛ عرشه پایین شهر فرنگی از شرق بود. در میان مسافران، ژنرالی روسی دیده می‌شد که چکمه بلند ولینگتنی^۲ به پا داشت و سردوشی‌های آنیفورمش برق می‌زدند و آماده بود به هر زبانی حرف بزند، نجیب‌زاده‌ای لهستانی که زیر لب از سقوط سِرمِتیهِ / سارماتیا^۳ ابراز ناراحتی می‌کرد؛ افسر مهیب قزاق که با آن آنیفورم بلند و با شکوه افاده می‌فروخت؛ شاهزاده گرجی از ترفیع درجه در خدمت تزار، ولیعهد پیشین خرسند بود؛ قاجارزاده تبعیدی که به عنوان مهمان رُمائف‌ها مستمری می‌گرفت؛ به

علاوهٔ سربازانی با درجات گوناگون، تاجر آلمانی، اسکاتلندی صادرکنندهٔ الوار، معلم سرخانهٔ سوییسی که عازم تفلیس بود، و یک آقای محترم روسی که پالتوی خز بزرگی دور خودش پیچیده بود و بالای سرش چتر گرفته بود که آفتاب نخورد و زنش نیز طبق مد روز لاقیدانه سیگار می کشید.

در عرشهٔ پایین تر ترکیب عجیبی از چهره و لباس به چشم می خورد. دهقانان روسی تکه های بزرگی از یک نان سیاه ده پوندی می بریدند؛ گرجی ها از یک ظرف سوپ می خوردند؛ مرد خانوادهای ترک که بچه قنداقی شان عین یک کوله پشتی به پشت مادرش بسته شده بود، قلیان می کشید؛ تاتارها، ارامنه، یونانی ها، مینگرلیایی ها، و مردمانی ناشناخته با انواع و اقسام لباس و کلاه روی بقچه ها و رختخواب پیچ ها لمیده بودند آدم هایی رنگ و وارنگ که همیشه برای آدم تازگی دارند و جالب توجه اند.

لذت سفر با خبرهایی که در امتداد ساحل به کشتی می رسید، بیشتر می شد. صبح روز اول (چهارشنبه ای در اکتبر ۱۸۸۰) من و گروه وارد خلیج سباستوپل شدیم که در جنگ کریمه شهرت یافته بود. از هیچ نقطه ای شهر به طور کامل دیده نمی شد. شهر بر فراز تپه ای گسترده و چنان در دل درخت ها و سرایشی مخفی شده که از فاصله نزدیک تقریباً نامرئی است. دو قلعه بزرگ در سمت چپ تهدید می کنند که بر آن آتش فرومی بارند و ویرانی به بار می آورند. از کشتی، خانه ای بزرگ و روی هم رُمبیده دیده می شد با دیوارهای بلند و سه ردیف پنجره بدون شیشه که زمانی سربازخانه ای وسیع بوده است. دیوارها و توده های خاک نیز که تا مسافت زیادی آوار شده اند، همین وضع را دارند. خانه هایی با سنگ سفید و بام های قرمز، گنبد کلیسای جدید روسی، قصر و گراند هتل، پلکان زیبای سنگی که تا ساحل امتداد دارد و دو طرف آن شیرهای سنگی سرپا نشسته اند، توجه را جلب می کند.

در لنگرگاه فرصتی پیش آمد که به ساحل برویم و موزه جنگ را که یادگارهای زیادی از جنگ‌های فراموش‌نشدنی دهه پنجاه دارند، ببینیم. پسر بچه‌های ولگرد برهنه که کنار کشتی آمدند، تا در ازای چند کوپک در آب شیرجه بزنند، شگفتی‌انگیز بودند. مسافر سکه براقی در آب می‌اندازد، پسرک شیرجه می‌زند، چند ثانیه بعد با سکه بیرون می‌آید و سکه را به دهانش می‌اندازد و آن قدر این کار را ادامه می‌دهد تا اینکه کیف مسافر خالی می‌شود. حین دور شدن از بندر، اندازه و تدابیر امنیتی آن کاملاً قابل مشاهده بود.

بعد به شبه جزیره کریمه رسیدیم، خرسونسوس^۵، مستعمره‌نشین باستانی و محل جنگ‌های مدرن. بالا کلاوا^۶ حمله بریگاد سبک اسلحه را در ذهن زنده می‌کند. کریمه برای روس‌های ثروتمند استراحتگاهی عالی است. یالتا با پث یا نیوپورت هم چشمی می‌کند. موقعیت [جغرافیایی] زیبایی دارد، ساعتی در آن پرسه زدیم و عمارت‌های باشکوه را دیدیم و گوش‌ماهی‌هایی را که از ساحل جمع‌آوری شده بود تماشا کردیم و لذت بردیم. لاودایا، مقر تابستانی تزار، و اوریاندا، ملک گراندوک کنستانتین و ویلاهای خوش‌منظره دیگر در همین نزدیکی است. کاخ لاودایا در میان درختان در دامنه کوه، صحنه مرگ الکساندر دوم بود و خاطره‌انگیز است. تئودوسیا، توقفگاه بعدی، ما را به روزهای قابلیت‌های یونانیان و دریانوردان جنوایی برد. سراسر شب در آنجا ایستادیم و بارهایمان را در قایق‌های کوچک که به کنار کشتی آمدند خالی کردیم. از تپه‌های بالای سر آن غلات، شراب و کشمش صادر می‌شود.

صبح پنجشنبه وارد تنگه ینی قلعه شدیم که به دریای آزوف مرتبط است و هر سال به خاطر رسوبات رود دُن و شن و ماسه‌هایی که از کشتی‌ها بیرون می‌ریزد^۷ کم عمق‌تر می‌شود! ظهر در بندر کِرچ^۸ که هنوز یخ نزده است لنگر انداختیم. اینجا پونتیکا پثوم^۹ یونان باستان است که میترا داتس بزرگ، شاه

پونتوس یا آسیای صغیر، پس از آن که توسط پُمپی رانده شد، مدتی کوتاه حکمروایی کرد و تصمیم گرفت که همه قبایل سَرمَتیَه را برای یورش به ایتالیا متحد سازد. کشتی چند ساعت در اینجا توقف کرد و ما از تپه میتراداتس که بر فراز سیصد فوتی شهر قرار دارد، بالا رفتیم. دامنه‌ها پوشیده از تکه‌های سفال قدیمی است که می‌گویند به عصر رونق هنر سفال‌سازی تعلق دارد. مقداری از بهترین نمونه‌های آن به موزه سن‌پترزبورگ منتقل شده و مقداری در موزه شهر جمع‌آوری شده‌اند، اما هنوز چیزهای بسیار شگفت‌انگیزی باقی مانده که می‌شود جمع کرد، حتی وسایل و اشیای رنگی بسیار قدیمی. از دروازه‌ای قوسی‌شکل رد می‌شویم و از پله‌هایی عریض متعلق به زمان‌های ناشناخته بالا می‌رویم که قدیمی به نظر می‌آیند و تعمیر نشده‌اند اما قطعاً حق با منتقدان است که نظریه تعلق این پله‌ها به قصر میتراداتس را رد می‌کنند. روی بالاترین صخره نشستیم، پوشیده از خزه‌های خشک زرد بود که مقداری از آنها در طول قرون و اعصار سنگ شده بودند. نوک تپه بقایای یک دیر دیده می‌شود.

تپه را دور می‌زنیم، کمی پایین‌تر به بقایای خاکریزی برمی‌خوریم که به شکل سنگر درآمدۀ است و کمی بالاتر دایره‌ای هم‌مرکز با آن می‌بینیم که به قدری سالم مانده که هنوز می‌شود از آن به عنوان استحکامات استفاده کرد. در اینجا، دو هزار سال پیش، طرفداران میتراداتس رهایش کردند و او نومید و مستأصل به زندگی خود پایان داد. درست روبه‌روی آن و مشرف به شهر، مقبره‌ای از سنگ سفید هست که صلیبی چوبی بر آن نهاده شده و پوشیده است از نام کسانی که به نحوی نشانی از خود در جهان باقی گذاشته‌اند.

معروف است که این گور شاه است، اما تاریخ می‌گوید که او توسط پمپئی با تشریفات نظامی در سینوپ به خاک سپرده شد. کسانی که قبر را شکافته‌اند

دیده‌اند خرابکاران قبلی چیزی باقی نگذاشته‌اند.

از دامنه تپه منظره باشکوهی از آن حوالی دیده می‌شود. زیرپای آن شهر قرار گرفته که آرامش و سکوت محله‌های آن با جنب و جوش و فعالیت میدان مرکزی‌اش در تضادی عمیق است و ردیف مغازه‌ها و کارگاه‌های کوچکی که خلیج را نقطه چین کرده‌اند نشان می‌دهد که موقعیت تجارتی خوبی دارد. از ارتفاع رشته‌کوه‌های فراز شهر به تدریج در جهت ساحل کاسته می‌شود و به مرز اروپا می‌رسد و خط ساحلی کم‌ارتفاع آسیا که در پرهیب نیمه‌روشن و محو از درون مه تشخیص داده می‌شود اولین چشم‌انداز گسترده‌ما از آن قاره پهناور است.

متأسفانه گشت و گذار ما به بهای از دست دادن شام تمام شد. تلاطم خفیف دریا ناراحتی ما را بیشتر کرد، کشتی بالا و پایین شد و این سو و آنسو رفت و ما به خاطر پاشیده شدن قطرات آب از عرشه به داخل رفتیم. صبح جمعه به خاطر این تغییر وضع زودتر از همیشه با طیب خاطر به عرشه آمدیم و توانستیم به شهر نگاهی بیندازیم. مسافرهای قسمت درجه سه آشفته و بی‌نظم درهم چپیده بودند و با بقچه و بار و بندیل هرجا رسیده بودند چنبره زده بودند. هرچند دقیقه یک بار موجی هجوم می‌آورد و آنها را خیس آب می‌کرد. صنعت نفت نووراسیسک^۱ در هنگام سفر ما رونق یافته بود. یک آمریکایی صاحب هزار چاه نفت بود. نفت امروز تا حدودی سقوط کرده اما شهر با سرعت یک شهر آمریکایی توسعه یافته و به مرکز تجارتی پرشوری بدل شده است. اینجا ترمینال راه‌آهن نیز دارد. انبارها و استحکامات عالی در حال احداث است و نشانه‌های ثروت در همه جا به چشم می‌خورد.

سراسر روز بعد، به گردش در ساحل متروک آنجا پرداختیم که درخت‌های پاکوتاه و بوته‌های خاردرشت آن را پر کرده‌اند. از جنگل مقادیر زیادی چوب

درختان زبان‌گنجشک، بلوط، گردو و الوار شمشاد صادر می‌شود. سرزمینی حاصلخیز و بسیار پر بار است و پیش از تصرف به دست روس‌ها بسیار پر جمعیت بود. پس از شکست قبایل چرکس در ۱۸۶۴، چهارصد هزار نفر از ساکنان آن به سبب تعصب مذهبی و روحیه ستایش‌انگیز آزادی طلب، و مهاجرت کردند و به هم‌گیشان خود در عثمانی پناه بردند.

در ساحل دست کم دوازده دژ وجود دارد در عین حال شهرها به تدریج در حال احداث‌اند. یکی از اینها در حوالی صومعه نیواتوس^۱ رشد کرده است، در مجاورت قلعه جنوبی‌ها در مسیری جنگلی، و حکومت آن را به سیصد راهب واگذار کرده است. اینجا ظاهری متمدنانه پیدا کرده زیرا یک کلیسای کهن بیزانسی بازسازی شده و مورد استفاده قرار گرفته و در اطراف آن مزارع پر حاصل و تاکستان درست شده و برای زایران مهمان‌خانه‌های بزرگ برپا شده است.

هنگام عبور چشممان به قلعه پراز برف رشته‌کوه البرز افتاد، مقدار زیادی وارد منطقه شدیم، در سوقوم قلعه توقف کردیم و بعد از ظهر شنبه به پوتی رسیدیم و در آنجا برای عبور از بند آب^۲ به یک کشتی ته تخت منتقل شدیم. کانال بسیار کم عمق بود و در جاهایی تا سطح آب سه فوت بیشتر فاصله نداشت و گاهی کشتی‌ها چند ماه در بیرون آن لنگر می‌انداختند یا در داخل آن گیر می‌افتادند. بندرگاه با آن که حقیر و مفلوک است، در آن زمان بندر تجارتی قفقاز و بسیاری از صادرات ایران بود.

با کشتی ته تخت مسیر یاسون^۳ [بهلوان اساطیر یونانی] و پیروانش را پیش گرفتیم در زمانی که به جست‌وجوی گوسفند پشم طلارفته بودند و وارد رود ریون یا فاسیس^۴ شدیم و در پوتی توقف کردیم، ابداً از تصور گذراندن یکشنبه در آن مکان نومیدکننده و ناسالم راضی نبودیم.

همه نگرانی ما از این بود که چگونه با پشه‌ها، کک‌ها، تب‌ها، مه‌ها، قورباغه‌ها و آلودگی‌های پوتی کنار بیاییم.^{۱۵} این‌ها و خصوصیات دیگر به پوتی شهرت یکی از بدترین مکان‌های عالم از نظر آب‌وهوا و اقامتگاه برای مسافران را داده است. پوتی تا همین اواخر مردابی عظیم بود و در حال حاضر هم زمین فقط یک فوت بالاتر از سطح دریا است و در معرض مصیبت سیل از زمین و طوفان از دریا قرار دارد. وقتی که برف از آسمان می‌بارد آب‌های ریون بالا می‌آید و خیابان‌ها را فرامی‌گیرد و ساکنان پوتی دوزیستی می‌شوند. آن وقت خانم‌ها شلوار چسبان و چکمه ساق‌بلند به پا می‌کنند تا از گردش و هواخوری بازمانند. اکثر خانه‌ها یک طبقه است و روی تیرک بنا شده تا آب آزادانه زیر آن جریان داشته باشد و جای خواب راحتی به قورباغه‌ها عرضه کند که به قدری به پنجره‌های مساکن نزدیکند که بی‌آنکه آرشه‌هاشان دچار لرزش شود به اجرای موسیقی دسته جمعی می‌پردازند. بوی بدی که ناگزیر از زمینی با این شرایط و از باتلاق‌های عمیق مجاور برمی‌خیزد از نظر بهداشتی وضعیت بی‌نهایت بدی ایجاد می‌کند. موری به همه سفارش می‌کند که شب به هیچ وجه در این جا نمانیم و همه خیالشان جمع است که تا به حال هیچ اروپایی در اینجا اقامت نکرده و از تب گریخته است. قوانین انگلستان دریانوردان را اکیداً از لنگر انداختن در این مکان منع کرده است. ما را یا مقدار زیاد کینین نجات داد یا سرمای خفیف و تبی که سه هفته بعد به هیأت‌مان عارض شد.

خوشبختانه موقعی که ما به پوتی رسیدیم قورباغه‌ها به اقامتگاه‌های زمستانی‌شان رفته بودند. اگر فرانسوی بی‌باکی بخواهد در اینجا تجارت به راه بیندازد باید اول فکری برای این نکته باریک کند. در آنجا ما از نوشیدن آب پرهیز کردیم و فقط یا چای نوشیدیم یا مثل ملکون‌ها^{۱۶} شیر خوردیم. اما

نه ابتکار عمل مسافر می‌تواند f آخر، یعنی filth (آلودگی) را کاهش دهد نه تغییر فصل. آلودگی بیشتر از بقیه‌ها بود.

با وجود همه این مصایب، واقعی یا خیالی، اقامت ما در پوتی هیچ ناراحتی و دردسری ایجاد نکرد. هتل دُژاکو^{۱۶} اتاق‌های قابل قبولی داشت اما آن‌طور که صاحبش در پی گوسفند پشم‌طلا بود باید اسمش را می‌گذاشت هتل دُیاسون.

محبت‌های آقای گاردنر، کنسول اعلیحضرت [شاه انگلستان] در پوتی اقامت ما را دلنشین کرد. برای پیدا کردن کنسول اولین تجربه ما با باربرهای شرقی صورت گرفت. چون یک پسر گرجی که پالتو خاکستری بلندی به تن داشت و خیالش جمع بود که همه جا را بلد است ما را دو مایل دور خودمان چرخاند. هر دفعه جاهایی توقف کرد که کنسولگری نبود و بالاخره جلو [مجسمه] شیر و اسب تک‌شاخ فرود آمد که دو ساختمان بیشتر تا هتل که از آن حرکت کرده بودیم فاصله نداشت، پسرک آن قدر دماغ شد که حتی صبر نکرد تا بخشش‌اش^{۱۷} را بگیرد. آقای گاردنر تنها انگلیسی مقیم پوتی بود. تب همسر و عمه‌اش را از او گرفته بود. پیش از جنگ اخیر، سه فرزندش را به انگلستان فرستاده بود اما خودش به سبب تعهدات سیاسی و منافع مالی در پوتی مانده بود.

تجارت پوتی ایجاب می‌کرد که دولت‌های اروپایی در آن کنسولگری داشته باشند. آنجا مرکز تجارتی عظیم بود که حتی تا آمریکا می‌رفت. خطوط منظم کشتیرانی بین پوتی و ماری و قسطنطنیه و اِدراس رفت و آمد داشتند. از آنجا ذرت دشت‌های مینگرلیا و چوب شمشاد و گردو و از دامنه‌های قفقاز به بازار انگلیس می‌رفت. چوب گردوی قفقاز این‌طور که می‌گویند از چوب گردوی آمریکایی بهتر است، سخت و محکم است و خوب جلا می‌خورد.

و گره‌ها و پیچ و خم‌هایی دارد که زیبایی خاصی به آن می‌بخشد. بخش زیادی از تجارت به واردات گل‌های خشکی اختصاص دارد که از ایران می‌آید و با آن گردهای ضد حشره و چیزهای دیگر درست می‌شود. قبلاً پیش از صدور تبدیل به گرد می‌شد اما بومی‌ها به قدری به تقلب عادت کرده‌اند که حالا به همان صورت اولیه بار کشتی می‌شود. مقادیر زیادی پنبه، توتون، ابریشم و فرش نیز از طریق پوتی و تفلیس خارج می‌شوند. مالیات بالا و تعرفه [گمرکی] حمایت‌کننده روسیه باعث شده که بخش زیادی از تجارت ایران از طریق ترابوزان و ازروم انجام شود.

پوتی گذشته از تجارت، چیز قابل ذکر دیگری ندارد. باغ‌های گیاه‌شناسی آن بسیار وسیع‌اند و گیاهان گرمسیری بدون نیاز به پرورش در گلخانه به وفور در همه جا می‌رویند. علتش زمستان‌های نه چندان سرد اینجا است. قلعه‌ای ترکی در کنار دریا به چشم می‌خورد که یادگار دوره پیش از تصرف آن به دست روس‌ها است. لباس‌های متفاوت، چهره‌های ناآشنا، بازارها و وسایل حمل و نقل خاصی که می‌دیدیم حاکی از فرهنگ و تمدنی جدید بود. توجه ما مصروف زن‌های گرجی بود که در دنیا به زیبایی شهرت دارند و پرنس‌ها و پرنسس‌هایی دیدیم که قیافه خیره‌کننده‌ای نداشتند، در این منطقه عده آن‌ها مثل کلنل‌ها و ژنرال‌ها آمریکایی در میان سیاستمداران بسیار زیاد است. اکثر زن‌ها مثل خواهران اروپایی‌شان برای روز یکشنبه پیراهن بلند به تن کرده بودند، اما مثل اکثر شرقی‌هایی که لباس اروپایی می‌پوشند، سرپوش‌های بومی خود را به سر داشتند که نوعی کلاه کوچک بدون لبه به رنگ روشن است که با منگوله و گاهی سنگ‌های قیمتی تزیین می‌شود و روی آن پارچه سفیدی می‌اندازند که تزیینات شاد دارد و گاهی تا چانه می‌رسد اما اعضای صورت از زیر آن دیده می‌شود.

بارون تیلمان به اطلاع ما رساند که ثروت و رفاه پوتی ناشی از یک لغزش قلم است، [در ۱۸۲۹] پیمان آدریانوپل به جنگ روسیه و عثمانی پایان داد و عثمانی منطقه قارص تا دریا [ی سیاه] را به روسیه واگذار کرد [مولداوی و والاکیا] و خط مرزی بعد از رود چوروک ترسیم شد که در نتیجه آن بندر زیبای باتوم به روسیه واگذار شد. اما بعد از تصویب قرارداد معلوم شد که رود چوروک که از هجده مایلی شمال باتوم می‌گذرد به عنوان مرز تعیین شده و به این ترتیب، پوتی بندر یک تجارت پررونق شد.

پس از انعقاد معاهده برلین [در کنگره برلین ۱۸۷۹]، باتوم به روسیه منضم شد و اندکی پس از عزیمت ما خط آهن به آنجا رسید، در نتیجه رونق و رفاه پوتی به این بندر منتقل شد. هنگام بازگشت ما باتوم شهری جوان و شکوفا بود و جمعیتش از دو هزار نفر به دوازده هزار نفر رسیده بود و آثار غلبه ترک بر آن چندان به چشم نمی‌خورد. خیابان‌های سنگ‌فرش، باراندازها، تأسیسات بندری پیشرفته، پارک پراسپکت در کنار دریا، جنب و جوش و فعالیت مغازه‌ها، و تصفیه خانه بزرگ نفت و صدور نفت، همه نشان می‌داد که به دست‌هایی پرانرژی و قدرتمند افتاده است. بر خلاف موارد معاهده برلین استحکامات [نظامی] در آن در حال احداث است و اعلام شده که بندر نیروی دریایی و فعالیت تجارتی ندارد. آقای چمبرز در سمت نایب کنسول ایالات متحد آمریکا و نماینده کمپانی نفت استاندارد برای نظارت بر تجارت نفت روسیه در باتوم اقامت دارد. تصفیه‌خانه‌های روتشیلد/روچیلد، نوبل و دیگران تعطیل بودند و مذاکراتی بین آن‌ها و استاندارد [اوایل] برای تشکیل سندیکا و تقسیم تجارت جهانی در جریان بود.

چاه‌های نفت اصلی روسیه در باکو در ساحل دریای خزر است. قرن‌ها گازهایی که از اینجا به داخل شکاف صخره‌ها نفوذ می‌کرد آتش همیشگی

آتش پرست‌ها را تأمین کرده و حالا پیری برجامانده که شاهد صنعت مدرن است. هنگامی که چاه‌های نفت شرکت کالافی^{۱۹} استخراج شد، آبخاری از نفت به قطر نود فوت و ارتفاع چهل فوت به هوا جست - دست کم این‌طور که آرتور آرنولد می‌گوید. عمق متوسط چاه‌ها صد و پنجاه فوت است. مدتی پیش قرار بود که از طریق کوه‌های قفقاز لوله‌ای از باکو به پوتی کشیده شود تا از میدان نفتی یک خروجی به دریای سیاه ایجاد شود. سه آمریکایی به اجرای این طرح علاقمند بودند و با فرماندار استان تماس گرفتند که مردی بود متفرعن که خودش را فعال مایشاء می‌پنداشت. آنها به او معرفی شدند اما او آنها را دعوت به نشستن نکرد و رفتار مؤدبانه‌ای نشان نداد. آنها در جواب سؤال «آقایان کارتان چیست؟» هدف خود و طرز اجرای کار را توضیح دادند. او جواب داد: این پروژه عظیمی است و سرمایه زیادی لازم دارد، این سرمایه از کجا تأمین می‌شود؟ آن‌ها به او گفتند که سی میلیون دلار دارند و سی میلیون دلار دیگر می‌توانند تهیه کنند. آن وقت وزن دلار توانا درک شد و از آن‌ها دعوت به عمل آمد که بنشینند «بفرمایید بنشینید آقایان» و سایر آداب نیز به عمل آمد اما طرح به جایی نرسید.

خط آهن پوتی به تفلیس که اولین خط آهن در ماورای قفقاز است، در ۱۸۷۳ تکمیل شد. دولت در اجرائیش شرکت داشت اما بخش اعظم آن توسط خارجی‌ها انجام شد. پل‌ها به صورت قطعات پیش ساخته از لندن وارد شد. ترمینال ولادی قفقاز قرار است از قفقاز تا تفلیس ادامه پیدا کند. هزینه‌اش بیست و پنج میلیون دلار با یک تونل بیست و هشت ورستی^{۲۰} (بیست و یک مایلی) برآورد شده است. اگر در مورد انرژی و جسارت روسیه از ۱۸۸۰ به بعد تعمق کنیم می‌بینیم که از امکانات ملی عظیم برخوردار است. روسی‌ها نه تنها در آسیا به فتوحاتی دست یافته‌اند، در آن شهرها و شهرستان‌ها مانند چمن‌زارهای

آمریکایی از زمین سبز شده‌اند، در مناطقی که قرن‌ها مرده بودند حیات نو دمیده شده، لوازم و ابزار تمدن امروزی، راه‌آهن، تلگراف، آبیاری پیشرفته، تحصیلات عالی، و بسیاری از وسایل آسایش از پی این قطار عزم و اراده آمده‌اند. اگر عاملیت چشمگیر روسیه در اجرای طرح‌های بزرگ تمدنی در آسیای مرکزی را انکار کنیم چشمان را بر روی حقایق بسته‌ایم. از تصرف گوک‌تپه به دست شوبلاف چیزی نمی‌گذرد. (۱۸۸۰) مرو. واحه‌ای که عملاً تا پیش از سفرای او دونووان^۱ در ۱۸۸۱ ناشناخته بود، در ۱۸۸۴ تسلیم شد و به صورت خوبی بازسازی شده است. ملت‌های دیگر به سکونت در آن تشویق می‌شوند، به آن‌ها به شرط احداث سریع بنا زمین داده‌اند. در ۱۸۸۲ تا باکو و در ۱۸۸۲ تا عشق‌آباد خط آهن کشیده شده و تجارت شمال خراسان زیر سلطه درآمده، در ۱۸۸۶ خط آهن تا مرو، و در حال حاضر تا سمرقند رسیده و به سرعت در حال گسترش از ولادیوستک در اقیانوس آرام است و ناحیه وسیعی را در آسیا دربرگرفته است. مسأله شن‌های روان با کاشتن درخت برطرف شده، چاه‌های آرتزین حفر شده‌اند، آبراهی برای مُرغاب احداث شده و قرار است سد سلطان بند^۲ که چهارصد هزار آکر^۳ زمین را احیا می‌کند بازسازی شود. در ماورای قفقاز نیز همه جا نشانه‌های آبادانی مشهود است. روسیه آینده بزرگی پیش‌رو دارد، و این زمانی که درس‌های مستدل و منطقی مدنیت و آزادی مذهبی را بیاموزد، چند برابر می‌شود. ملت‌های دیگر که قرن‌ها طول کشیده تا این‌ها را بیاموزند. و صفحات تاریخشان از فشار و تضییقات مذهبی و آزار و تعقیب مذهبی تیره و سیاه است، نباید از پیشرفت این نژاد جوان و خوش‌بنیه ناآرامی نشان دهند. شواهدی در دست است که سلطنت تزار نیکلای دوم با پیشرفت عظیمی به سوی آزادی مدنی و مذهبی همراه است به همان شکل که سلف او پیشرفت مادی و ارضی

نشان داده است.

در قطار روسی یعنی قطار سریع‌السیر ماورای قفقاز که با سرعت پانزده مایل در ساعت پیش می‌رفت، خطر سرگیجه یا از دست دادن مناظر زیبا وجود نداشت. قطار پستی نیز دویست مایل را در هفده ساعت طی می‌کرد. کوبه‌ها خوبند و غذا فراوان به شرط آن که مسافر فراموش نکند قطار پیش از حرکت سه بار زنگ می‌زند. مسافران روس معمولاً رختخواب و بساط جای‌شان را با خود می‌آورند و در ایستگاه‌ها می‌دوند و سماورشان را پر از آب جوش می‌کنند.

از پوتی در مسیر رود ریون پیش رفتیم، سرزمینی باتلاقی پوشیده از جنگل کم‌ارتفاع و بوته‌زار که در مقایسه با جنگل‌های ساحل چرکستان یا بوته‌های باتلاقی، بزرگ بودند. نزدیک پوتی جنگلی وسیع از درخت‌های مرده دیدیم که حالتی مالیخولیایی و افسرده ایجاد می‌کرد. برگ‌ها و حتی پوست تنه درخت‌ها کاملاً ریخته بود و جای درخت را ستون‌هایی گرفته بود که از حیاتشان قطع امید شده بود. علت این وضع خاکریزهای خط‌آهن بود که جلو آبریز طبیعی را گرفته و باتلاق به وجود آورده بود. زمین‌ها با آن که سر بالایی بودند، با لاقیدی شرقی کشت شده بودند. دو طرف ما مزارع ذرت هندی یکی پس از دیگری گسترده بودند که درختان بید از هم جداشان می‌کرد اما پرچین‌ها معمولاً با شاخ و برگ درخت راش و صنوبر درست شده بودند که میوه‌های توت مانند درخت‌های پیر آن، و بوته‌های کنگر و سرخس ما را به یاد خانه و جغرافیای آن می‌انداخت.

گرچه منظره فوق‌العاده‌ای به شمار نمی‌رود اما زیبا بود. دره‌های بزرگ و کوچک پرپیچ و خم پوشیده از درخت‌های گوناگون با برگ‌های رنگارنگ پاییزی لابه‌لای صخره‌های پرشیب از رشته کوه اصلی بیرون زده بودند.

وقتی خط آهن از میان مه رقیق بستر خشک و سنگی رود را دور می زد دژها و قلعه های ایام گذشته بر تارک تپه های پیش آمده، جاده نظامی که از پایگاهش پیچ خورده بود و قلعه های پوشیده از برف در دور دست ها، آن منظره را حقیقتاً بدیع و تماشایی کرده بود. رود پرپیچ و خم ریون ما را به دامنه های رشته کوه سورام^{۲۴} که کوه های قفقاز علیا/ بزرگ تر و سفلا/ کوچک تر را به هم متصل می کند، هدایت کرد. عبور از آن منطقه بسیار دشوار است. قطار چند بار از حرکت باز ماند. درجه شیب در این قسمت ها برابر است با سن گوتارد* و قطار حتی با نیروی سه موتور به کندی پیش می رفت. سرانجام به گردنه سورام رسیدیم که سی و دو فوت بالاتر از سطح دریا است. رود ریون در اینجا بستر خشک جویباری است که از یک آب پخشان^{۲۵} باریک عبور می کند و در آنجا سرچشمه های رود کورا به سوی دریای خزر جریان می یابند. هنوز هوا روشن بود که به شهر گوری رسیدیم که از بلندی های پشت آن ویرانه های قلعه ای گرجی دیده می شود و در اطرافش صخره هایی قرار دارند که انسان غارنشین در آن ها می زیسته است. در تفلیس از قطار پیاده شدیم و با آن رسماً وداع کردیم. در اینجا آقای مسیحی به نام ملشیزدک^{۲۶} به استقبالمان آمد و به هتل دوروپ/ هتل اروپا^{۲۷} هدایتمان کرد.

*. در اینجا راه آهن از تونل می گذرد و شیب کم می شود.